

علی اصغر رضوانی

شبهه‌ی جهالت و ضعف راویان احادیث مهدویت

به اهتمام:

پایگاه اینترنتی تراث

info@toraath.com

شبهه‌ی جهالت و ضعف راویان احادیث مهدویت

بررسی احادیث مهدویت و ولادت حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه)

علی اصغر رضوانی

فصلنامه انتظار - پاییز ۱۳۸۰، شماره ۱

مقدمه

یکی از شبهاتی که با عقیده‌ی مهدویت مطرح است، وجود روایت‌های ضعیف یا مجاهیلی است که در تراث مهدویت به چشم می‌خورد. گاه گفته می‌شود که مؤلفین این تراث با ذوق خود، هر حدیثی را جمع نموده‌اند، بی‌آن که در صحت یا ضعف آن‌ها تاملی کرده باشند.

نویسنده‌ی معاصر «عبدالرسول لاری» معروف به (احمد الکاتب) در کتاب خود در این باره می‌نویسد: «نزد قدماء اخباریین، این چنین معروف بوده که هر روایتی را بدون بررسی در سند آن اخذ می‌نمودند، ولی بعد از آن، حرکت جدیدی پدید آمد و بین روایات تمییز داده می‌شد تا زمانی که حرکت اصولیین پدیدار گشت و اخبار را به دسته‌های مختلف از قبیل: صحیح، حسن، قوی، ضعیف تقسیم نمودند. ولی این تطور و حرکت، شامل روایت‌های تاریخی را که حول موضوع ولادت امام دوازدهم هم مطرح بوده، نگرديد.»^(۱)

وی در جای دیگری از کتاب خود می‌نویسد: «من معتقدم که خواننده‌ی عادی، احتیاجی ندارد که خود را به زحمت انداخته و علم درایت و روایت را فرا گرفته تا بتواند روایت‌های تاریخی را که در رابطه با ولادت امام محمد بن الحسن العسکری (عج) وارد شده، بررسی نماید و یا این که از علمای متخصص در تاریخ بوده باشد؛ زیرا مؤلفین این کتب که مجموعه‌ی این نوع روایت‌ها را جمع کرده‌اند، خود را از ابتدا راحت نموده و گفته‌اند که ما اثبات وجود امام دوازدهم را از طرق فلسفی - نظری می‌نماییم و احتیاجی به روایت‌های تاریخی نداریم و اگر چنانچه توجهی به آن‌ها می‌نماییم، از باب تایید است...» سپس می‌گوید: «اعتقاد من بر

این است که اینان از باب این که شخص غریق به هر شیئی دسترسی پیدا نمود اخذ می‌کند، هر روایتی را جمع نموده‌اند و الا خود از هر کس دیگر آگاه‌تر به ضعف این روایاتند...»^(۲)

ما در این مقاله‌ی مختصر، اشکال مطرح شده را در دو بخش مورد بحث و مناقشه قرار می‌دهیم:

۱- بررسی منابع حدیثی و مصادری که عمدتاً تراث مهدویت در آنها وارد شده است و نیز بیان مبنا یا مبناهایی که مؤلفین آن کتب در جمع آوری احادیث برای خود در نظر گرفته‌اند.

۲- توجیه مجموعه‌ی احادیثی که درباره‌ی ولادت امام مهدی (عج) در مجموعه‌های حدیثی وارد شده است با در نظر گرفتن این که در میان آنها، ضعاف و مجاهیل نیز وجود دارد.

بخش اول - بررسی منابع احادیث مهدویت

اما بخش اول کلام کاتب از جهاتی مورد مناقشه است که به بعضی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱- کاتب ادعا می‌کند نزد قدماء از اخباریین، معروف نبوده که روایت‌ها را بررسی سندی کنند، بلکه تنها هدف آنان جمع روایت‌ها در مجموعه‌ی حدیثی خود بوده است. در حالی که این کلام ادعایی بدون دلیل بوده، بلکه کذب محض است و نشان از بی‌اطلاعی و ناآگاهی و عدم تتبع و خبرویت، بلکه عناد گوینده‌ی آن دارد؛ زیرا آن چه از قدماء محدثین امامیه می‌دانیم، این است که آنان نهایت سعی و کوشش و احتیاط را در جمع و نقل روایت‌ها در کتب خود به کار می‌بردند که از آن جمله می‌توان به شیخ کلینی رحمه الله اشاره کرد که نزد اهل فن، معروف به دقت نظر و احتیاط شدید در نقل روایت‌ها در کتاب قیم خود (کافی) بوده است. همچنین می‌دانیم که بزرگانی مانند شیخ و شاگردانش، چه اهتمام وافری به شناخت شیوخ روایی و شاگردان خود داشته‌اند. لذا در حوزه‌های حدیثی، شخصاً حضور می‌یافتند و از نزدیک با شیوخ حدیث و شاگردان آشنا می‌شدند و هر که را نمی‌شناختند، احادیثش را رها می‌ساختند و آن را نقل نمی‌کردند. به عبارت دیگر: ما می‌دانیم که قدماء از محدثین امثال شیخ صدوق و طوسی و نعمانی، رحمهم الله احادیث کتب خود را از اشخاص غیرمعروف و واماندگان در راه و کسانی که در کوچه و بازار نشسته‌اند، یا از قصه‌گوها نقل نکرده‌اند، بلکه امثال صدوق رحمه الله، عادتاً شیوخ خود را به اسم و نسب می‌شناخته و نیز حالات آنان را از ایمان و عدالت و فسق می‌دانسته‌اند و از کسی که او را به شخص و اسم و نسب و صفات اصلاً نمی‌شناخته، نقل روایت نمی‌کرده‌اند. آنان قبل از نقل روایت، ابتدا به ظاهر حال و مذهب و نسبت و شأنش در حدیث، معرفت می‌یافتند و بعد از آن، بر حدیثش، اعتماد می‌کردند.

۲- باور کردنی نیست که امثال شیخ صدوق و شیخ طوسی رحمهما الله با آن جلالت قدر، به روایت‌هایی اعتماد کرده باشند که خود، راویان آن‌ها را نشناخته و به وثاقت آن‌ها پی نبرده باشند. آن هم در مساله‌ی مهم امامت و مهدویت که مورد توجه و اعتنای عام و خاص بوده است. لذا ما قطع داریم که این بزرگان به صحت این روایت‌ها و صدق راویان آن‌ها اطمینان داشته‌اند. اگر چنانچه از این دعوی تنزل کنیم، لااقل می‌توانیم ادعا کنیم که این بزرگان به جهت بعضی قرائن و امارات معتبره که موجب جبران ضعف راوی و قطع به صحت حدیث می‌شده است، به صدور این روایت‌ها از ائمه‌ی معصومین علیهم السلام اطمینان داشته‌اند و الا جای این

سؤال باقی است که کسی مانند شیخ صدوق، از نقل این همه احادیث در ابواب مختلف، چه انگیزه‌ای داشته اگر قصد احتجاج به آن‌ها را نداشته و نزد او مورد اعتماد نبوده است؟، آیا شیخ صدوق کتابش را - طبق نقل خودش در مقدمه‌ی کمال الدین^(۳) برای رفع حیرت و شک و تردید و شبهه و استدلال بر وجود امام زمان (عج) تالیف نکرده است؟ آیا نقل روایتی که خود مؤلف به آن اعتماد ندارد، بر شبهه و تردید نمی‌افزاید؟

۳- بیشتر یا تمام اصول حدیثی و کتاب‌هایی که در قرن اول و دوم و سوم نوشته شده و در آن‌ها، احادیث امام مهدی (عج) آمده است، نزد مؤلفین کتب مهدویت از قبیل: شیخ صدوق، شیخ طوسی و نعمانی و غیر این‌ها بوده است؛ و اگر چنانچه قصدشان، نقل روایت از آن مصادر اصلی به مجرد وجادت می‌بود، هیچ‌گاه به ذکر سند به آن اصول، احتیاج نداشتند. لکن ما می‌بینیم این بزرگان هیچ‌گاه از ذکر سند به کتب اصول، دریغ نورزیده‌اند؛ زیرا همت آنان بر این بود که تحمل حدیث را با سماع یا قرائت بر استاد یا مناو له داشته باشند. لذا انسان متخصص در حدیث‌شناسی و فهرست‌شناسی در این شک ندارد که همه‌ی نصوص وارده در شأن امام زمان (عج) که در امثال کتاب «غیبت» نعمانی، «کمال الدین» صدوق و «غیبت» شیخ طوسی آمده، از کتب اصول حدیثی‌ای اخذ شده است که قبل از انتقال امر امامت به امام زمان (عج) و حتی قبل از زمان امامت امام عسکری علیه‌السلام، تالیف شده و آن اصول نزد نعمانی و شیخ صدوق و شیخ طوسی معروف بوده است.

با این بیان به طور وضوح، اعتبار احادیث مصادر احادیث مهدویت ثابت می‌شود؛ زیرا مثل شیخ طوسی ولو در روایتش از کتاب‌های صاحبان اصول و بزرگان حدیث در قرن‌های اولیه، سندش را به آن‌ها ذکر می‌کند، الا این که کتاب‌های آنان نزد او موجود و معروف بوده و اگر چنانچه می‌خواست روایت‌های آن کتب را به نحو وجادت و بدون واسطه نقل کند همان طوری که ما از کلینی بدون واسطه نقل می‌کنیم - برای او ممکن بود، ولی از آن جا که سیره‌ی بزرگان بر این بود که احادیث کتب را با اسناد به سماع یا قرائت یا مناو له ذکر می‌کردند، لذا مثل شیخ طوسی خود را به زحمت انداخته و برای آن‌ها، سند خود را به آن کتب ذکر کرده است. نتیجه سخن این که، کتب مؤلفین در عصر ائمه علیهم‌السلام قبل از عصر امام مهدی (عج) که متضمن احادیث مهدویت است، نزد امثال شیخ صدوق و شیخ طوسی موجود بوده و نسبت آن کتب نیز به صاحبانش معلوم بوده است، همان گونه که نسبت کتاب «کافی» به کلینی نزد ما معلوم است. همین مقدار برای

ما در اعتماد تام به روایت‌های مهدویت که از اهل بیت علیهم‌السلام صادر شده و در کتب محدثین و صاحبان جوامع اولیه آمده است، کفایت می‌کند.

۴- کاتب، مبنا و روش شیخ طوسی را در قبول و رد روایت نشناخته، لذا بدون جهت، او را به مخالفت با مبنا و روش خود متهم کرده است. لذا در جواب او می‌گوییم این که حدیث نزد متأخرین همچون علامه حلی و استادش ابن طاووس (۶۷۳ هـ) به چهار قسم: صحیح، حسن، موثق و ضعیف تقسیم شده است، مورد قبول ماست؛ زیرا این تقسیم در عصر شیخ طوسی و متقدمین از علما نبوده است، ولی منهج قدما که از آن جمله شیخ طوسی است، روش دیگری در قبول خبر بوده که شیخ بهایی در کتاب «مشرق‌الشمسین» - بعد از تقسیم حدیث به چهار قسم - به آن، چنین اشاره می‌کند: «این اصطلاح بین قدما از محدثین معروف نبوده، بلکه آنان حدیث صحیح را به حدیثی اطلاق می‌کرده‌اند که مقرون به قرائنی باشد که موجب وثوق و اطمینان به مضمون خبر شود و این قرائن از چند طریق قابل بررسی است:

الف) وجود حدیث در بسیاری از اصول ۴۰۰ گانه معروف به «اصول اربعمائه» که این احادیث را از طریق مشایخ خود با طرق مختلف از ائمه نقل می‌کردند. این احادیث در آن زمان بین راویان، متداول و مشهور بوده است.

ب) تکرار حدیث در یک یا دو اصل یا بیشتر از اصول ۴۰۰ گانه به طرق مختلف و سندهای متعدد و معتبر.

ج) وجود حدیث در اصلی که انتسابش به یکی از اصحاب ائمه، ثابت و اجماع اصحاب بر صدق او بوده است.

د) وجود حدیث در یکی از کتبی که بر ائمه عرضه شده و آن حضرات، از مصنف آن، تمجید کرده‌اند از قبیل: کتاب «عبیدالله بن علی حلبی» که بر امام صادق علیه‌السلام عرضه گشته است.^(۴)

ه) وجود حدیث در کتبی که بین سلف، مورد وثوق و اطمینان و اعتماد بوده است.^(۵)

از مجموعه‌ی کلمات شیخ بهایی به این نتیجه می‌رسیم که برای قبولی خبر، قرائنی غیر از «قرائن داخلی» مانند وثاقت راوی وجود دارد که آن را «قرائن خارجی» می‌نامند. این قرائن بر اساس روش‌های

علمی در قبول و رد حدیث است که با این قرائن، انسان به صدور خبر از معصوم، وثوق و اطمینان پیدا می‌کند. روش متقدمین در قبول خبر، اعتماد بر قرائن داخلی و خارجی بوده، ولی بعد از گذشت زمان و مفقود شدن کثیری از قرائن خارجی، عمده‌ی اعتماد علما به قرائن داخلی معطوف گشته است که این روش از زمان علامه حلی و استادش ابن طاوس پدید آمده است.

۵- درباره‌ی ترائی که احادیث مهدویت را به طور عام و احادیث ولادت آن حضرت را به صورت خاص گردآوری کرده است، مانند: کتاب کافی کلینی، کمال الدین صدوق، غیبت شیخ طوسی و... می‌توانیم با بررسی‌های گوناگون علمی و فنی به نتایج مطلوبی برسیم که به بعضی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

الف) با بررسی سندهای کلینی در کافی و این که او از چه شخصی، حدیث نقل می‌کند، به لحاظ دقت او در نقل حدیث می‌توان به نتایج مطلوبی رسید و روایت را در جایگاه شایسته‌ی خود وارد کرد.

ب) از راه جمع آوری شواهد و قرائن مختلف که مبنای خوبی برای بررسی اسناد احادیث است، می‌توان به توثیق جمع بسیاری از احادیث نائل آمد.

ج) یکی دیگر از راه‌هایی که برای تقسیم حدیث، کم‌تر مورد توجه بزرگان قرار گرفته است، در حالی که می‌تواند نتایج بسیار گران‌بهایی داشته باشد، مصدرشناسی و بررسی مصادر احادیث است؛ به این معنا که از ملاحظه‌ی منابعی که تراث مهدویت عمدتاً در آن‌ها وارد شده و این که این تراث چگونه در طول تاریخ به دست بزرگان رسیده و... به نتایج خوبی، می‌توان دست یافت و بسیاری از مشکلات حدیثی را برطرف کرد.

۶- مرحوم صدر در پاسخ به شبهه می‌فرماید: «راه خروج از این شبهه و اشکال به اموری است:

الف) اخذ به روایت‌هایی که موثق الصدور است.

ب) اخذ به روایت‌هایی که در طبقه‌ی اعلام مؤلفین از قدما و متاخرین مشهور است؛ زیرا از این که دیده می‌شود بزرگان این روایت‌ها را زیاد نقل می‌کنند، انسان به وثاقت راویان این احادیث، اطمینان پیدا نموده و یا حداقل گمان به مطابقت با واقع پیدا می‌کند و گویا شهرت در این جهت به حدی است که موجب اطمینان شخص به صحت سند و صدق مضمون این روایت‌ها شده و این خود در اثبات یک مسأله‌ی تاریخی، کافی است.

ج) اخذ به روایت‌هایی که شاهی بر صدق آن از داخل مضمون آن روایات یا ضمیمه نمودن قرائن خارجی به آن‌ها برای انسان اطمینان آور بوده است.»^(۶)

۷- علماء علم رجال به این نکته تصریح کرده‌اند که چنین نیست که راوی ضعیف یا مجهول، حدیثش معتبر نباشد، بلکه مجهول و ضعیف بر دو قسم است:

الف) مجهول اصطلاحی: به کسی گفته می‌شود که رجالیین، به جهالت او تصریح کرده باشند. همانند: اسماعیل بن قتیبه از اصحاب امام رضا علیه‌السلام و بشیر مستنیر جعفی از اصحاب امام باقر علیه‌السلام.

ب) مجهول لغوی: به کسی گفته می‌شود که وضعیت او معلوم نیست، از این جهت که در کتب رجال، از او ذکری نشده و وضعیت او جرح و تعدیل، مشخص نیست.

در قسم اول شکی نیست که با تصریح به جهالت راوی از طرف رجالیین، حکم به ضعف حدیث شده و از درجه اعتبار ساقط می‌گردد. لکن در قسم دوم، به مجرد این که در کتب رجال، از آن‌ها اسمی به میان نیامده است، نمی‌توانیم به ضعف روایت‌های آن راوی، حکم کنیم تا جست و جو کرده و به سبب جهالت آن راوی و مورد جرح و تعدیل واقع نشدنش پی ببریم. همین دو قسم بعینه در حدیث ضعیف نیز جاری است.

خلاصه این که، جهالت راوی به معنای نشناختن حال او از جهت آن که در کتب رجال، تصریحی به ذکر او یا مدح و ذم او نشده است، باعث نمی‌شود که ما به ضعف سند یا طعن آن حکم دهیم، همان گونه که نمی‌توانیم با همین وضع، آن حدیث را تصحیح، تحسین یا توثیق کنیم. در نهایت، جهالت و اهمالی می‌تواند سبب ضعف و طعن حدیث باشد که به تصریح رجالیین، به جهالت و اهمال راوی منتهی شود. اما مجهول یا مهمل غیر اصطلاحی، یعنی آن راوی که رأساً ذکری از او در کتب رجال به مدح یا ذم نشده، وظیفه‌ی مجتهد است که در مظان استعلام حال او از طبقات و اساتید و مشیخات و اجازات و احادیث و تواریخ و کتب انساب، تتبع کند تا اگر بر حال او اطلاعی پیدا کرد، بر آن اعتماد و الا در حکم بر او توقف کند.^(۷)

مرحوم میرداماد در «الرواشح» از شهید اول در «الذکری» در مسالهی کم‌ترین عددی که به آن نماز جمعه منعقد می‌گردد، نقل می‌کند: «ظهر در فتوی آن است که عدد معتبر، پنج نفر باشد که یکی از آن‌ها امام است و این مطلب را زراره از امام باقر علیه‌السلام و هم‌چنین منصور بن حازم در حدیث صحیح از امام صادق

علیه السلام نقل کرده است. لکن محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام نقل کرده که عدد معتبر، هفت نفر است. سپس از مرحوم علامه نقل کرده است که فاضل در مختلف می گوید: در طریق روایت محمد بن مسلم، حکم بن مسکین است و الآن استحضار ذهنی در رابطه با حال او ندارم. لذا صحت سند این حدیث را انکار می کنم و او را معارض با اخبار متقدم می دانم. سپس اعتراض بر فاضل کرده و می گوید: کشی در رجال خود، از او یادی نموده و متعرض مذمت او نشده است و روایت جداً بین اصحاب مشهور بوده و مجرد این که نزد بعضی از مردم مجهول است، سبب طعن راوی نمی شود»، آن گاه مرحوم میرداماد می گوید: «صریح معنای کلام ایشان، این است که جهالتی می تواند سبب طعن در روایت و راوی شود که از قبیل قسم اول؛ یعنی جهالت اصطلاحی باشد، نه آن جهالتی که به معنای دوم؛ یعنی مجهول الحال بودن از جهت عدم تعرض به جرح و تعدیل راوی باشد».^(۸)

این نکته نیز قابل تامل است که به مجرد جرح یک راوی از طرف یک رجالی، ما نمی توانیم به ضعف روایت حکم دهیم و آن را از دایره اعتبار خارج سازیم، بلکه باید با بررسی، اقوال رجالیین دیگر را نیز ملاحظه کنیم. هم چنین وجه جرح او را نیز بدانیم؛ زیرا گاه دیده شده است که یک رجالی از قبیل ابن الغضائری، متعرض بعضی از راویان حدیث شده و شدیداً او را مورد جرح قرار داده است، تنها به دلیل این که یک طیف و دسته ی خاصی از احادیثی را نقل کرده که به نظر او در حق اهل بیت علیهم السلام غلو است، در حالی که در نظر دیگران، عین ثواب است.

از باب نمونه می توان از «حسن بن عباس بن حریش» نام برد که از اصحاب امام باقر علیه السلام بوده و از او روایت، نقل کرده است، در حالی که مشهور رجالیین، او را تضعیف کرده اند، ولی مرحوم مجلسی در «مرآة العقول» می نویسد: «از کتب رجال، ظاهر می شود که جهت تضعیف حسن بن عباس بن حریش، چیزی جز روایت اخبار عالی و غامض که عقول اکثر خلائق به آن ها نمی رسد، نبوده است».^(۹)

۸- حضرت آیت الله صافی در رساله ی خود «التقود اللطيفة على الكتاب المسمى بالآخبار الدخيلة» که در شماره های متعدد در مجله ی حوزه چاپ گردیده و اخیراً نیز در آخر کتاب «منتخب الاثر» به چاپ رسیده است، می نویسد: «احتمال می رود که بنای قداماء بر تمسک به "أصالة الصدق و العدالة" باشد که این مبنا بر اصل برائت و اعتماد عقلا به خبر واحد است و نیز ممکن است که بنای آن ها به عمل به خبر راوی است، تا

مادامی که از او عملی که موجب فسق شود، صادر نگشته باشد. مراد به اصل در این جا، اصل عدم و استصحاب عدم است. لذا ما می‌توانیم استصحاب عدم صدور گناه کبیره از راوی کرده و بنا را بر عدم صدور کبیره از راوی تا مادامی که احراز صدور کبیره به وجدان یا تعبد نشده است، بگذاریم و در این عمل، مشکلی نیست. لذا به اثبات عدالت، احتیاجی نداریم خواه عدالت را به معنای ملکه یا حسن ظاهر معنا کنیم.

به عبارت دیگر؛ می‌گوییم چون اعتبار عدالت و احراز آن در جواز اخذ به اخبار راویان، مستلزم تعطیل امور و تضييع کثیری از مصالح است، به جهت کمبود کسانی که عدالت آن‌ها احراز شده است، لذا بنای عقلا بر عمل به خیر واحدی است که صدور عملی که موجب فسق راوی آن شده و موجب سستی اعتماد بر او شود، در آن موجود نباشد. هم‌چنین باید دریابیم که قرینه‌ی حالیه که دلالت بر رفع ید از خیر او دارد، در بین موجود نباشد.

آیه‌ی نبأ تنها بر وجوب تبیین و تفحص در خبر فاسقی دلالت دارد که از حد گذرانده و از او معصیت صادر شده است، نه آن کس که به وجدان یا به اصل برای ما احراز گشته که از او معصیت سر نزده است و این، احتمالی قوی است؛ زیرا ما می‌یابیم که عقلاً دائماً به خبر کسی که متهم به دروغ و فسق نیست، عمل می‌کنند و تنها خبرهایی را رد و تضعیف می‌کنند که فسق راویان آن‌ها ثابت شده است یا به عللی دیگر که به عدم اثبات عدالت راوی بازگشت نمی‌کند.»

بعد نویسنده‌ی رساله، اشکالی را این چنین مطرح می‌کند که اگر کسی بگوید: آیا می‌توان طبق خبر مجهول عمل کرد؟ در جواب می‌گوید: «جهل به حال راوی، دو گونه است:

الف) این که جهل به طور مطلق باشد، به این گونه که شامل جهل به ایمان راوی، عدالت و فسق او باشد.

ب) آن که جهل، به فسق و عدالت راوی، محصور بوده، ولی به ایمان او، علم داشته باشد.

بی شک، عمل به حدیث راوی در صورت اول، جایز نیست و به آن نمی‌توان احتجاج کرد. ولی در قسم دوم، با وجود شک می‌توان در فسق و عدالت راوی بنا را بر عدم فسق او گذاشت و به روایت او احتجاج کرد؛ زیرا صدور معصیت از او ثابت نشده است...»^(۱۰)

بخش دوم: بررسی مجموعه‌ی احادیث ولادت حضرت مهدی (عج)

کاتب در بخش دیگری از کلام خود، احادیث ولادت امام مهدی علیه‌السلام را دارای ضعف و جهالت سند می‌داند. به این اشکال، جواب‌های دیگری علاوه بر جواب‌های کلی گذشته می‌توان داد که به بعضی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱- احادیث وارده درباره‌ی ولادت امام مهدی علیه‌السلام بیش از هزار حدیث است که به دلالت مطابقی یا تضمینی یا التزامی، بر ولادت آن حضرت به عنوان مهدی موعود (عج) دلالت می‌کند، ولو بعضی از اسنادش ضعیف یا مجهول است. لکن با توجه به این که بسیاری از این روایت‌ها صحیح‌السند است، یکدیگر را معاضدت نمود و همه‌ی آن‌ها حجت می‌شوند. و این طریق برای تصحیح مجموعه‌ی روایت‌ها - ولو در میان آن‌ها ضعیف باشد - طریقه‌ای است که علمای شیعه و سنی از آن استفاده کرده‌اند.

ناصرالدین البانی، محدث معروف اهل سنت در کتاب خود «سلسلة الاحادیث الصحیحة» بعد از تصحیح حدیث ثقلین از راه‌های گوناگون می‌نویسد: «بعد تخریج هذا الحدیث بزمن بعید، کتب علی ان أهاجر من دمشق الی عمان، ثم ان أسافر منها الی الامارات العربیة؛ اوائل سنة ۱۴۰۲ هجریة، فلقيت فی قطر بعض الاستاذة و الدكاترة الطیبین، فاهدی الی احدهم رسالة له مطبوعة فی تضعیف هذا الحدیث فلما قرأتها تبین لی انه حدیث عهد بهذه الصناعة و ذلك من ناحیتین ذکرتهما له:

الاولی: انه اقتصر فی تخریجه علی بعض المصادر المطبوعة المتداولة و لذلك قصر تقصیراً فاحشاً فی تحقیق الکلام علیه، وفاته کثیر من الطرق و الاسانید التي هی بذاتها صحیحة او حسنة فضلاً عن الشواهد و المتابعات كما يبدو لكل ناظر یقابل تخریجه بما خرجه هنا.

الثانیة: انه لم یلتفت الی اقوال المصححین للحدیث من العلماء ولا الی قاعدتهم التي ذکروها فی مصطلح الحدیث: ان الحدیث الضعیف یتقوی بکثرة الطرق، فوقع فی هذا الخطا الفادح من تضعیف الحدیث الصحیح.»^(۱۱)
نویسنده بعد از تخریج و تصحیح حدیث ثقلین از طرق گوناگون می‌گوید: «بعد از تخریج این حدیث از مدت‌ها قبل، دعوت‌نامه‌ای برای من فرستاده شد تا مسافرتی از دمشق به عمان داشته باشم. سپس در اوایل

سال ۱۴۰۲ از آنجا به کشور امارات بروم. در کشور قطر با بعضی از اساتید و دکترها (که ظاهراً مراد ایشان، دکتر علی احمد سالوس؛ استاد فقه و اصول در دانشکده‌ی شریعت قطر است.) ملاقاتی داشتم که در آن موقع، یکی از افراد دانشکده، رساله‌ای از - دکتر سالوس - در تضعیف حدیث ثقلین به دست من داد. من بعد از خواندن رساله پی بردم که نویسنده، شخصی تازه وارد در علم حدیث شناسی است و اشتباه او از دو ناحیه است که به او تذکر دادم.

ناحیه‌ی اول این که ایشان در تخریب حدیث ثقلین تنها به بعضی مصادر حدیثی طبع شده‌ی متداول، اکتفا کرده و لذا در تحقیق و بحث درباره‌ی طرق حدیث جداً کوتاهی کرده است. او بسیاری از طرق و سند‌های این حدیث را که مستقل و بدون ضمیمه کردن شواهد صحیح یا حسن است، فراموش کرده بود؛ تا چه رسد به این که این حدیث، شواهد و متابعات نیز دارد. همان‌طوری که واضح است بر هر شخصی که طرق حدیث را که من استخراج کردم، مشاهده نماید.

ناحیه‌ی دوم این که ایشان به کلمات علمای علم حدیث و مصححین آن و قواعدی که در این رابطه در اصطلاحات حدیثی دارند، هیچ توجهی نکرده است؛ زیرا حدیث هرچند ضعیف باشد، لکن با کثرت طرق، تقویت می‌شود. لذا اشتباه آشکاری از او سرزده و این حدیث را تضعیف کرده است.»

۲- احادیثی که از طریق امامیه درباره‌ی مسایل مسلم اعتقادی و کلامی نزد شیعه رسیده، از باب این که مفاد آنها نزد امامیه مسلم و ثابت و راسخ است، راویان آن احادیث مورد بحث و جرح و تعدیل نزد رجالیین قرار نگرفته‌اند؛ زیرا احتیاج و ضرورتی برای آن دیده نمی‌شد. از آن جمله احادیث، احادیث ولادت امام مهدی علیه‌السلام است.

۳- مساله‌ی ولادت امام مهدی علیه‌السلام و وجود او را می‌توان از طریق تواتر و حساب احتمال نیز ثابت کرد و با اثبات تواتر، دیگر به بررسی سند هر یک از روایت‌های وارده حول ولادت، احتیاجی نیست. توضیح این مطلب، به مقدماتی احتیاج دارد که به هر یک از آنها به اختصار اشاره می‌کنیم:

مقدمه‌ی اول:

با مراجعه به کتب منطق برای اطلاع از رای مشهور در کیفیت حصول یقین در خبر متواتر در می‌یابیم که منطق ارسطویی، خبر متواتر را این چنین تعریف کرده است: «خبر متواتر، نقل جماعت کثیری است که اتفاق‌شان به دروغ، محال است.» از خلال این تعریف پی می‌بریم که خبر متواتر از دو رکن اساسی ترکیب یافته است:

(۱) اخبار عدد کثیر.

(۲) عدد کثیر به حدی باشد که توافق آن‌ها بر دروغ، محال باشد.

رکن اول درباره‌ی ولادت امام مهدی علیه‌السلام به حس و وجدان ثابت است. اما درباره‌ی رکن دوم، از منطق ارسطویی سؤال می‌کنیم که: چگونه ممکن است محال بودن اجتماع افراد زیادی به دروغ ثابت شود؟ منطق ارسطویی می‌گوید: این مساله از قضایای بدیهه‌ای است که عقل به مجرد تصورش، به آن حکم می‌کند، مانند: قضیه‌ی «کل بزرگ‌تر از جزء است.» همان‌طور که این قضیه از بدیهیات است و عقل به مجرد تصور طرفین موضوع و محمول و نسبت بین آن دو، به آن حکم می‌کند، هم‌چنین قضیه‌ی استحاله‌ی توافقی افراد کثیری که غرض‌ورزی آن‌ها بر کذب ثابت نشده، قضیه‌ای است که عقل به بداهت آن حکم می‌کند. پس می‌بینیم که در منطق ارسطویی، خبر متواتر یکی از قضایای ضروری شش‌گانه قرار گرفته است.

نظر مرحوم شهید صدر این است که سبب پیدایش یقین در قضایای متواتر و تجربی، حساب احتمال است، نه آن چه در منطق ارسطویی به آن اشاره رفته است. مثلاً در قضیه‌ی «غدیر خم»، زمانی که مخبر اول از این قضیه خبر می‌دهد، احتمال صدق در حد ۱٪ است و هنگامی که نفر دوم نیز خبر می‌دهد، احتمال صدق و مطابقت با واقع به ۲٪ می‌رسد و هم‌چنین با اخبار جدید از هر راوی، احتمال صدق و مطابقت با واقع، تقویت و در مقابل، احتمال مخالفت خبر با واقع، ضعیف می‌گردد و به حد صفر یا قریب به آن می‌رسد و این، منشأ حصول یقین در قضایای متواتر و تجربی است.

مقدمه‌ی دوم:

در خبر متواتر لازم نیست که هر یک از راویان خبر، از ثقات و عدول باشند؛ زیرا خبر متواتر خود به خود مفید یقین و قطع به مفاد آن است. و در جای خود نیز ثابت گشته است که قطع و یقین بدون احتیاج به جعل شارع، حجت است. بر خلاف خبر واحد که حجیت آن یا از باب حجیت خبر ثقه است - بنابر نظر عده‌ای از اصولیون - و یا از باب حجیت خبر موثوق^۱ به است، طبق نظر عده‌ی دیگری. به هر دو تقدیر، ما به اثبات وثاقت در خبر واحد محتاجیم.

بنابر آن چه ذکر کردیم، نتیجه می‌گیریم که ما نمی‌توانیم با احادیثی که بر ولادت امام مهدی علیه‌السلام به عنوان موعود عالمی دلالت می‌کند و فوق حد تواتر است، معامله‌ی خبر واحد کنیم و هر یک از راویان این اخبار را مورد نقد و بررسی قرار دهیم و در صورت عدم اثبات وثاقت آنان، احادیث را مورد طعن قرار دهیم.

مقدمه‌ی سوم:

بزرگان، تواتر را به سه بخش تقسیم کرده‌اند:

۱- تواتر لفظی:

آن است که محور مشترک در تمام خبرها، لفظ معینی باشد. همان طور که جماعتی ادعا کرده‌اند که خبر «من فسر القرآن برایه فلیتبوأ مقعده من النار» از این قسم است.

۲- تواتر معنوی:

آن است که محور مشترک در تمام خبرها، معنی معینی باشد. مثل: حدیث کساء.

۳- تواتر اجمالی:

آن است که محور مشترک در تمام خبرها، لازم انتزاعی مدلول خبر باشد؛ مثل: اخبار شجاعت امام امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام، به دلالت التزامی از طریق قضایای متعددی که در مدلول التزامی شجاعت با هم اتفاق دارند.

پس می‌گوییم فرض کنیم مجموعه‌ای از اخبار در دست ماست که در خصوصیات و تفصیلات، با یکدیگر اختلاف دارند، لکن تمام آن‌ها در یک معنی واحد و زاویه از زوایا با هم اشتراک دارند. برای ما علم به همان معنا و زاویه حاصل می‌گردد، ولو از زوایای دیگر که اختلاف در آن هاست، برای انسان علم حاصل نمی‌گردد. با این بیان، دیگر نمی‌توانیم در احادیث ولادت امام مهدی (عج) به ادعای این که این‌ها در تفصیلات و جزئیات ولادت اختلاف دارند، مناقشه کنیم. همانند اختلاف در اسم مادر امام مهدی (عج) که نام او سوسن یا نرجس بوده یا غیر این دو؛ زیرا تمام این خبرها در یک امر که آن ولادت حضرت (عج) است، اتفاق دارند و لذا به آن اخذ می‌کنیم.

مقدمه‌ی چهارم:

کسی حق ندارد در مقابل نصوصات، اجتهاد کند. پس اگر ادله، نص در ولادت امام مهدی (عج) و وجود آن حضرت است و سند نیز تمام بوده، بلکه متواتر است، کسی حق ندارد بگوید: من مجتهدم و حق دارم در روایات امام مهدی (عج) اجتهاد کنم؛ زیرا این نوع اجتهاد از قبیل اجتهاد در مقابل نص است که حکم به بطلان آن، در جای خود مشخص شده است.

اقسام تواتر به اعتبار سعه و ضیق

بزرگان برای تواتر به اعتبار سعه و ضیق دایره‌ی آن، تقسیماتی دارند که مناسب است به یکی از آن‌ها اشاره شود:

۱- گاهی دایره‌ی تواتر، بسیار وسیع است. مثل: تواتر در خبر وقوع جنگ جهانی اول و دوم.

۲- گاهی دایره‌ی تواتر، ضیق‌تر از قسم اول است. مثل: تواتر در واقعه‌ی قیام امام حسین علیه‌السلام در کربلا.

۳- گاهی دایره‌ی تواتر، از قسم دوم نیز ضیق‌تر است. مثل: تواتر در قواعد ادبیات عرب از لغت و صرف و نحو و اشتقاق و بلاغت و...؛ زیرا همه‌ی متکلمین به لغت عربی، از تمام خصوصیات ادبیات عرب، مطلع نیستند و تنها علمای علم ادب هستند که از خصایص این علم اطلاع دقیق دارند، ولی ضیق این دایره مانع از تحقق تواتر به حساب ریاضی و عقلی در محدوده‌ی قسم سوم نیست.

با ذکر این نکته روشن می‌شود که اشکال بعضی از مشککین مانند عبدالرسول لاری (معروف به احمد الکاتب) و دیگران که می‌خواهند از وقوع حیرت بعد از وفات امام حسن عسکری علیه‌السلام در بین عده‌ای از شیعیان در مسأله‌ی جانشینی آن حضرت و تفرق شیعه در امر حضرت مهدی (عج) به دسته‌های مختلف، سوء استفاده کرده و این موضوع را مخالف و معارض با تواتر احادیث بدانند، شبهه‌ی سستی بیش نیست؛ زیرا همان طوری که پیش‌تر آوردیم و در جای خود نیز به اثبات رسیده است، در تواتر خبر، تنها تحمل جماعتی از راویان در هر طبقه، کافی است و احتیاجی به اطلاع تمام امت یا تمام طایفه یا تمام راویان ندارد.

بله؛ نهایت چیزی که می‌توان گفت این است که، دایره‌ی این تواتر، وسیع و گسترده به نحو اول و دوم نیست؛ بلکه متوسط یا ضیق است و این امر با حصول پایین‌ترین درجه‌ی تواتر به قانون ریاضی و عقلی، هیچ منافاتی ندارد و این اشتباه آشکاری است که کسی گمان کند طبیعت تواتر تنها به یک قسم منطبق بوده و بیشتر از یک دایره شامل نمی‌شود.

۴- شخص متتبع و محقق بعد از ملاحظه‌ی وضع سیاسی عصر امام عسکری علیه‌السلام و قبل و بعد از آن، اطمینان پیدا کند که یکی از عوامل جهالت راویان احادیث ولادت امام مهدی (عج) همان فشارهای سیاسی بوده است که از طریق حاکمان ظلم و جور در آن زمان بر شیعیان وارد آمده بود. لذا بسیاری از راویان خود را با اسامی مستعار معرفی می‌کردند تا شناخته نشوند. خصوصاً این که می‌دانیم که عده‌ای از کسانی که در اوایل عصر غیبت از وضعیت خلف و جانشین امام عسکری علیه‌السلام و ولادت او سؤال می‌کردند، اشخاصی بودند که از مناطق دور، به سامرا وارد شده و چندان از خواص شیعیان و معروفین از اصحاب نبوده‌اند.

۵- شخص متتبع با مراجعه به مجموعه‌ی احادیثی که اشاره به ولادت امام مهدی (عج) دارد، به تعداد زیادی احادیث که سندهای آن‌ها، تام و صحیح است، دست پیدا می‌کند که مجموعه‌ی آن‌ها را می‌توان در حد استفاضه دانست. ما در این مقاله، به یکی از احادیثی که دلالت بر ولادت امام مهدی (عج) داشته و از حیث سند به تعبیر بزرگان، صحیحی اعلایی بوده و شیخ کلینی آن را با دو واسطه نقل می‌کند، اشاره می‌کنیم تا برای طالبین حق، راه‌گشا باشد. بقیه‌ی احادیث را می‌توان در مجموعه کتاب‌های روایی جستجو کرد.

روى الكليني بسند صحيح اعلائي عن محمد بن عبدالله و محمد بن يحيى جميعاً عن عبدالله بن جعفر الحميري قال: اجتمعت أنا و الشيخ ابو عمرو عند احمد بن اسحاق فغمزني احمد بن اسحاق أن أسأله عن الخلف، فقلت له: «يا ابا عمرو اني أريد ان اسالك عن شييء و ما أنا بشاك فيما أريد أن اسالك عنه، فان اعتقادي و ديني أن الارض لا تخلو من حجة إلا إذا كان قبل يوم القيامة باربعين يوماً؛ فاذا كان ذلك رفعت الحجة و اغلق باب التوبة، فلم يك ينفع نفساً ايمانها لم تكن آمنت من قبل او كسبت في ايمانها خيراً، فاولئك اشرار خلق الله عزوجل و هم الذين تقوم عليهم القيامة. و لكنني أحببت أن أزداد يقيناً و إن إبراهيم عليه السلام سأل ربه عزوجل أن يريه كيف يحيى الموتى؟ قال: أولم تؤمن؟ قال: بلى و لكن ليطمئن قلبي و قد اخبرني ابو علي احمد بن اسحاق عن ابي الحسن عليه السلام، قال: سألته و قلت: «من أعامل او عمن آخذ و قول من اقبل؟» فقال له: «العمري ثقني، فما أدى اليك عنى فعنى يؤدى و ما قال لك عنى فعنى يقول، فاسمع له و اطع، فانه الثقة المامون.» و أخبرني ابو علي أنه سأل ابا محمد عليه السلام عن مثل ذلك، فقال له: «العمري و ابنه ثقتان، فما أديا اليك عنى فعنى يؤديان و ما قالوا لك فعنى يقولان؛ فاسمع لهما و اطعهما، فانهما الثقتان المامونان. فهذا قول امامين قد مضيا فيك.»

قال: فخر ابو عمرو ساجداً و بكى. ثم قال: «سل حاجتك.» فقلت له: «أنت رأيت الخلف من بعد أبي محمد (عليهما السلام)؟ فقال: «أى والله و رقبة مثل ذا» - و اوماً بيده - فقلت له: «فبقيت واحدة»، فقال لى: «هات.» قلت: فالاسم؟ قال: «محرم عليكم أن تسالوا عن ذلك و لا أقول هذا من عندى، فليس لى أن أحلل و لا أحرم، ولكن عنه عليه السلام فان الامر عند السلطان: أن أبا محمد مضى و لم يخلف ولداً، و قسم ميراثه و أخذه من لا حق له فيه و هو ذا، عياله يجولون، ليس احد يجسر أن يتعرف إليهم شيئاً و اذا وقع الاسم وقع الطلب. فاتقوا الله و أمسكوا عن ذلك.»

قال الكليني قدس سره: «و حدثني شيخ من اصحابنا - ذهب عنى اسمه - أن ابا عمرو سأل عن أحمد بن اسحاق عن مثل هذا، فأجاب بمثل هذا.»^(١٢)

و رواه الصدوق قدس سره ايضاً بسند صحيح عن أبيه و محمد بن الحسن عن عبدالله بن الجعفر الحميري.^(١٣)

حمیری گوید: من و شیخ ابو عمرو (عثمان سعید عمری، نایب اول) رحمه الله نزد احمد ابن اسحاق گرد آمدم. احمد ابن اسحاق به من اشاره کرد که راجع به جانشین (امام حسن عسکری علیه السلام) از شیخ بیرسم. من به او گفتم: ای اباعمر! من می خواهم از شما چیزی بیرسم که نسبت به آن شک ندارم، زیرا اعتقاد و دین من این است که زمین هیچ گاه از حجت خالی نمی ماند، مگر ۴۰ روز پیش از قیامت. چون آن روز برسد حجت برداشته و راه توبه بسته شود. آن گاه کسی که از پیش، ایمان نیاورده و یا در دوران ایمانش، کار خیری نکرده، ایمان آوردنش سودی ندهد^(۱۴)، ایشان بدترین مخلوق خدای عزوجل باشند و قیامت علیه ایشان برپا می شود، ولی من دوست دارم که یقینم افزوده گردد. همانا حضرت ابراهیم علیه السلام از پروردگار عزوجل درخواست کرد که به او نشان دهد، چگونه مردگان را زنده می کند. فرمود: مگر ایمان نداری؟ عرض کرد: چرا، ولی برای این که دلم مطمئن شود.^(۱۵) و ابوعلی احمد ابن اسحاق به من خبر داد که از حضرت هادی علیه السلام سؤال کردم: «با که معامله کنم (یا برسید: احکام دینم را) از که به دست آورم و سخن که را بپذیرم؟» به او فرمود: «عمری مورد اعتماد من است، آن چه از جانب من به تو رساند، حقیقتاً از من است و هر چه از جانب من به تو گوید، قول من است، از او بشنو و اطاعت کن؛ که او مورد اعتماد و امین است.» و نیز ابوعلی به من خبر داد که او از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام همین سؤال را کرده و او فرموده است: «عمری و پسرش (محمد بن عثمان، نایب دوم) مورد اعتماد هستند. هر چه از جانب من به تو برسانند، حقیقتاً از جانب من رسانده اند و هر چه به تو بگویند از من گفته اند. از آن ها بشنو و اطاعت کن؛ که هر دو مورد اعتماد و امین اند. این سخن دو امام است که درباره ی شما صادر شده است.»

ابو عمرو به سجده افتاد و گریه کرد. آن گاه گفت: «حاجتت را بیرس.» گفتم: «شما جانشین بعد از امام حسن عسکری علیه السلام را دیده ای؟» گفت: «آری، به خدا! گردن او چنین بود و با دست اشاره کرد.» گفتم: «یک مساله ی دیگر باقی مانده است.» گفت: «بگو.» گفتم: «نامش چیست؟» گفت: «نمی گویم؛ زیرا برای من روا نیست که چیزی را حلال یا حرام کنم، بلکه سخن خود آن حضرت علیه السلام است؛ زیرا مطلب نزد سلطان (معتد عباسی که در ۱۲ رجب ۲۵۶ هـ خلیفه شد) چنین وانمود شده که امام حسن عسکری علیه السلام وفات کرده و فرزندی از خود به جا نگذاشته است و میراثش قسمت شده و کسی که حق نداشته (جعفر کذاب)، آن را برده است و عیالش در به در شده اند و کسی جرات ندارد با آن ها آشنا شود یا چیزی به

آنها برساند. و چون اسمش در زبانها بیافتد، تعقیبش می‌کنند. از خدا بپرهیزید و از این موضوع دست نگه دارید.»

کلینی گوید: «شیخی از اصحاب ما (شیعیان) که نامش از یادم رفته است، به من گفت: ابوعمر و از احمد بن اسحاق همین پرسش را کرد و او هم همین جواب را گفت.»

در ضمن، لازم به تذکر است که شیخ صدوق، قدس سره همین حدیث را به سند صحیح از پدرش و محمد بن حسن از عبدالله بن جعفر حمیری نیز نقل کرده است.

پي نوشتها:

۱. تطور الفكر السياسي الشيعي من الشورى الى ولاية الفقيه، ص ۲۰۹.
۲. تطور الفكر السياسي الشيعي من الشورى الى ولاية الفقيه، ص ۲۰۸.
۳. كمال الدين، ج ۱، صص ۲-۳.
۴. رجال نجاشي، ۲۳۰؛ ۶۱۲؛ منتهى الآمال، ابوعلی حائري، ج ۴، ص ۲۸۶.
۵. وسائل الشيعه، ج ۲۰، صص ۶۵-۶۶.
۶. ر. ك: موسوعة الامام المهدي عليه السلام، سيد محمد صدر.
۷. الرواشح، ميرداماد، صص ۶۰-۶۱.
۸. همان، صص ۶۱-۶۲.
۹. مرآة العقول، ج ۳، صص ۶۱-۶۲.
۱۰. منتخب الاثر، ج ۳، صص ۳۴۵-۳۴۶.
۱۱. سلسلة الاحاديث الصحيحة، ناصرالدين الباني وهايي، چاپ رياض، ج ۴، ص ۳۵۸.
۱۲. اصول الكافي، ج ۱، صص ۳۲۹-۳۳۰.
۱۳. كمال الدين، ج ۲، ص ۴۴۱، باب ۴۳.
۱۴. اعراف، ۱۵۸.
۱۵. بقره، ۲۶.